

## دکتر رابرت چیشولم، ساموئل او، ۲۳ جلسه، ۱۳ اول سموئیل ۲۱-۲۳

۲۰۲۴ © رابرت چیشولم و تد هیلدبرانت

این دکتر باب چیشولم در حال تدریس در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۱۳، اول سموئیل ۲۱-۲۳ است. داوود در حال فرار، فصل ۲۱، شائول در حال داد و بیداد، فصل ۲۲، خداوند داوود را هدایت، تشویق و محافظت می‌کند، فصل ۲۳.

در درس بعدی، از اول سموئیل فصل ۲۱ شروع خواهیم کرد. به فصل‌های ۲۲، ۲۱، و ۲۳ نگاهی خواهیم انداخت. همانطور که دیده‌ایم، شائول مصمم به قتل داوود است و این ماجرا در این فصل‌ها ادامه خواهد یافت.

شائول همچنان به تلاش‌های خود برای ردیابی و کشتن داوود ادامه خواهد داد، اما بار دیگر شاهد مداخله خداوند و محافظت از داوود خواهیم بود. در طول مسیر، شائول مرتکب جنایتی هولناک خواهد شد و در فصل ۲۲ درباره آن خواهیم خواند. در فصل ۲۱، می‌توانیم داوود را در حال فرار صدا بزنیم.

من در واقع خطبای در مورد این متن به همراه اول سموئیل ۱۷ ایراد کرده‌ام و آن را «وقتی داوود جالوت شد» می‌نامم. شاید فکر کنید، نه؟ من فکر می‌کردم داوود جالوت را کشت، اما در این فصل، از قضا، داوود قرار است به یک معنا، جالوت شود و ما خواهیم فهمید که چگونه. داوود، که هنوز در حال فرار است، به یاد می‌آورد که شائول برای ردیابی او به رامه آمده بود.

خدا مداخله کرده بود و شائول را، حداقل برای مدتی، به پیامبر تبدیل کرده بود و به داوود فرصتی برای فرار داده بود. او به شهر نوه، که شهری کاهنان‌نشین است، می‌رود. کاهنان در آنجا زندگی می‌کنند.

او به سراغ، به انگلیسی می‌گوییم، اخیملک می‌رود. در عبری، اخیملک، کاهن، می‌رود. وقتی اخیملک، که احتمالاً از درگیری بین شائول و داوود شنیده است، منظوم این است که این درگیری در همان نزدیکی است، یا دیدن داوود به خود می‌رزد و می‌پرسد، چرا تنها هستی؟ چرا کسی با تو نیست؟ تقریباً انگار که گمان می‌کند داوود ممکن است فرار کرده باشد.

خبر قطعاً به اینجا می‌رسید. دیوید توضیحی ارائه می‌دهد.

خیلی خوب نیست، اما او به اخیملک، کاهن، می‌گوید که پادشاه مرا به مأموریتی فرستاده و به من گفته است که هیچ‌کس نباید از مأموریتی که تو را به آن می‌فرستم چیزی بداند.

در مورد افرادم، به آنها گفته‌ام که در مکانی خاص به استقبالم بیایند. حالا، چه چیزی دم دست داری؟ پنج قرص نان یا هر چه می‌توانی پیدا کنی به من بده. خب، داوود دنبال آذوقه می‌گردد.

او ادعا می‌کند که از طرف سائول مأموریتی دارد و همچنین ادعا می‌کند که افرادی را دارد که در مکانی خاص با او ملاقات می‌کنند. ضمناً به نظر نمی‌رسد که این درست باشد. مردانی بعداً ظاهر می‌شوند و در آدولام با داوود ملاقات می‌کنند، اما هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که در حال حاضر چنین اتفاقی افتاده باشد.

این فقط داوود است که در انزوا، برای نجات جاننش می‌دود و سعی می‌کند کمی غذا تهیه کند. کاهن به داوود می‌گوید، خب، من نان معمولی ندارم. اینجا مقداری نان مقدس هست که می‌توانم به تو و افرادی بدهم، البته به شرطی که افرادی از زنان دوری کرده باشند.

به عبارت دیگر، اگر این یک عملیات نظامی است، این مردان باید برای آن تقدیس شده باشند، و بنابراین نمی‌توانند در این مدت روابط زناشویی داشته باشند. تا زمانی که بتوانید تضمین کنید که آنها به این روش تقدیس شده‌اند، می‌توانم نان تقدیس شده را به شما بدهم. ما باید به قانون مراجعه کنیم تا بفهمیم اینجا چه خبر است.

در سفر خروج و لاویان، بخش‌هایی وجود دارد که پس‌زمینه را پر می‌کند. این نان، نان به اصطلاح حضور است که در حضور خداوند قرار داده می‌شود و سپس در روز سبت، نان تازه جایگزین آن می‌شود. پس از اینکه آن نان برداشته می‌شد و نان تازه جایگزین آن می‌شد، کاهنان هارونی باید آن را در مکانی مقدس می‌خوردند.

داوود در شرایط سختی است، و بنابراین اخیملک حاضر است کمی از قوانین سرپیچی کند، به شرطی که داوود و افرادی با خودداری از تماس جنسی، خود را برای نبرد آماده نگه داشته باشند. و بنابراین، داوود به او اطمینان می‌دهد که بله، همه چیز در این زمینه خوب است. داوود می‌گوید، طبق معمول، هر زمان که من تعیین می‌کردم، زنان از ما دور نگه داشته می‌شدند.

## بیرون

بدن مردان مقدس است، حتی در مأموریت‌هایی که مقدس نیستند، چه برسد به امروز. بنابراین، کاهن نان تقدیس شده را به داوود می‌دهد، زیرا آنجا نانی جز آن وجود نداشت. بنابراین، به نظر می‌رسد داوود اینجا در نوب حالش خوب است، اما در آیه ۷ مشکلی وجود دارد. حال یکی از خدمتکاران سائول آن روز آنجا بود و در حضور خداوند بازداشت شده بود.

او دو آغ آدومی، چوپان ارشد سائول بود. بنابراین، اینجا یک دشمن وجود دارد، یکی از افراد سائول. و فکر می‌کنم خوانندگان اسرائیلی بعدی از این واقعیت که او یک آدومی است، ناراحت می‌شوند، زیرا با گذشت زمان، و می‌توانید این را در انبیای عهد عتیق ببینید، آدومی‌ها واقعاً به دشمنان قسم‌خورده‌ی اسرائیل تبدیل می‌شوند.

و بنابراین، یک خواننده اسرائیلی متأخر، با نگاه به سموئیل در بستر وسیع‌تر تاریخ، از یوشع تا پادشاهان، این را به شکلی بسیار منفی خواهد دید، یک آدومی، خدای من، ما نمی‌توانیم به او اعتماد کنیم. و بنابراین، داوود او را آنجا دید. ما می‌دانیم که او بعداً این را می‌گوید.

داوود از اخیملک پرسید، اینجا نیزه یا شمشیر نداری؟ من شمشیرم یا هیچ سلاح دیگری نیاورده‌ام، که کمی عجیب است. منظورم این است که حتی اگر او به سرعت توسط سائول برای یک مأموریت مهم که شامل سربازان می‌شود، فرستاده شده باشد،

آدم فکر می‌کند که او حداقل یک سلاح برداشته است. پس، اینجا یک جای کار می‌لنگد.

وقتی دیوید دچار وحشت می‌شود، در بعضی از داستان‌هایش خیلی خوب عمل نمی‌کند. و ما این را در دوم سموئیل باب ۱۱ نیز کشف خواهیم کرد.

من شمشیرم یا هیچ سلاح دیگری نیاورده‌ام چون مأموریت پادشاه فوری بود. فقط مجبور بودم خیلی سریع بروم، وقت نداشتم سلاحی بردارم. خب، کاهن به داوود می‌گوید، شمشیر جالوت، فلسطینی، که او را در دره الاه کشتی، تقریباً انگار عمداً به داوود یادآوری می‌کند که چه کارهایی انجام داده است. فکر می‌کنم او حس می‌کند که داوود در دردسر افتاده و دارد به داوود یادآوری می‌کند که چگونه در گذشته این پیروزی بزرگ را به دست آورده است.

خداوند در اینجا این را به داوود یادآوری می‌کند. این اینجاست. در پارچه‌ای پشت ایفود پیچیده شده است.

اگر آن را می‌خواهی، بردارش. اینجا شمشیری جز آن یکی نیست. ما آن را به عنوان غنیمت اینجا داریم.

این شمشیری است که از جالوت فلسطینی گرفتی. این شمشیر نتوانست مانع از نابودی او توسط تو شود. تو از آن برای کشتن او استفاده کردی.

و بعضی‌ها سعی می‌کنند این را مثبت جلوه دهند. داوود شمشیر را می‌خواهد. او می‌گوید، هیچ شمشیری مثل آن وجود ندارد.

آن را به من بده. و بعضی‌ها می‌گویند، خب، داوود می‌داند که این نمادی از حضور و قدرت خداوند است. من فکر نمی‌کنم اینجا اینطور باشد.

داوود وحشت‌زده است و احساس می‌کند به یک سلاح نیاز دارد. و وقتی اخیملک به او می‌گوید شمشیر جالوت اینجاست، داوود می‌گوید، اوه، هیچ شمشیری مثل آن وجود ندارد. چه شمشیری.

من الان سلاح نهایی را دارم. او به آن شمشیر اعتماد دارد. و بنابراین شاید بتوانید بفهمید که چرا این فصل را زمانی می‌نامم که داوود تبدیل به جالوت شد.

او اکنون به سلاح جالوت مسلح است. و سپس اوضاع بدتر می‌شود. آیه ۱۰، آن روز داوود از دست شائول فرار کرد.

خیلی طعنه‌آمیزه. اینجاست. شمشیر قهرمان فلسطینی که خودش کشته بود رو داره.

و او از دست شائول فرار می‌کند، کسی که از جالوت وحشت داشت. داوود، کسی که آن روز چنان شجاعت و ایمانی داشت، همه اینها از بین رفته است. او فرار می‌کند.

و او به سراغ اخیش، پادشاه جت رفت. آنجا زادگاه جالوت است. پس، منظور را بفهمید.

داوود با شمشیر جالوت از راه می‌رسد و به زادگاه جالوت می‌رود. داوود گویی جالوت شده است. و خادمان اخیش به او گفتند، مگر این داوود، پادشاه آن سرزمین نیست؟ آنها می‌دانند داوود کیست.

آیا او همان کسی نیست که در رقص‌هایشان درباره‌اش می‌خوانند؟ شائول هزاران نفر و داوود ده‌ها هزار نفر را کشته است. و داوود این سخنان را به دل گرفت و از اخیش، پادشاه جت، بسیار ترسید. داوود اکنون می‌داند که فلسطینیان فراموش نکرده‌اند.

شاید فراموش کرده باشم، اما فلسطینی‌ها فراموش نکرده‌اند. آنها سرنوشت مرا می‌دانند. من پادشاه هستم و آنها می‌دانند چه کرده‌ام.

من جنگجوی بزرگ آنها را شکست دادم و ارتش‌هایشان را شکست دادم. و او ناگهان متوجه می‌شود که آنها مرا به عنوان دشمن خواهند دید. و من با شمشیر قهرمان مشهورشان که در نبرد کشته بودم، مستقیماً وارد اردوگاه دشمن شده‌ام.

این خوب نیست. و از بسیاری جهات بسیار غم‌انگیز است، زیرا به نظر می‌رسد که داوود فراموش کرده بود. اما از قضا خداوند از طریق فلسطینیان توجه خود را جلب می‌کند.

آنها می‌دانند. و خداوند از آنها برای یادآوری به داوود استفاده می‌کند. به یاد دارید وقتی داوود به میدان نبرد علیه جالوت رفت؟ او چه کرد؟ او به یاد داشت.

او به یاد آورد که خدا برایش چه کرده بود. او آن زمان‌هایی را به یاد آورد که شیرها و خرس‌ها آمده بودند و خداوند او را قادر ساخته بود تا آن شیرها و خرس‌ها را شکست دهد. او به یاد آورد که خدا برایش چه کرده بود.

و او کاملاً از حضور خدا، حضور قدرتمند خدا آگاه بود. او می‌دانست که خدا آن روز در میدان نبرد با او بود. و این را به شائول گفت.

و او به جالوت گفت. خداوند به من پیروزی خواهد داد. داوود آنچه را که خدا انجام داده بود به یاد داشت و از حضور قدرتمند خدا بسیار آگاه بود.

او اینجا همه اینها را از نظر دور داشته است. فکر می‌کنم فراموش کرده بود که خدا، در عمل، هیچ تفاوتی برای او ایجاد نمی‌کند. و واقعاً احساس نمی‌کرد که خدا با اوست.

و بنابراین، اخیملک به او یادآوری می‌کند که من شمشیر جنگجوی شکست‌خورده‌ای را که آن روز شکست دادی، دارم. و فلسطینیان به او یادآوری می‌کنند که خدا نمی‌گذارد داوود بدون یادآوری سرنوشت و تاریخش، تاریخ شخصی‌اش، اینگونه فرار کند.

اما دیوید توی مخمصه افتاده. و وقتی دیوید توی دردسر می‌افته، نقشه‌هایی می‌کشد. برای همین، جلوی اونا وانمود کرد که دیوونه‌ست.

و در حالی که او در دست آنها بود، مانند یک دیوانه رفتار می‌کرد و روی درهای دروازه علامت می‌گذاشت. برخی می‌گویند که او روی دروازه نف کرد. در مورد معنی این فعل بحث‌هایی وجود دارد.

علامت‌گذاری روی درهای دروازه، جاری کردن بزاق دهان روی ریشش، پس، داوود طوری رفتار می‌کند که انگار دیوانه است. این احتمالاً جواب می‌دهد چون فلسطینی‌ها احتمالاً با خودشان فکر می‌کنند، چرا باید کسی که عقلش کامل است، داوود پادشاه باشد، چرا باید پادشاه اسرائیل که نیروهای فلسطینی را شکست داده، دم در خانه ما ظاهر شود؟ آیا کسی عقلش کامل است؟ پس، داوود وانمود می‌کند که عقلش کامل نیست.

اخیش به خدمتکارانش گفت، آیه ۱۴ من این را یکی از طنزآمیزترین بخش‌های عهد عتیق می‌دانم. به این مرد نگاه کنید. او دیوانه است.

چرا او را پیش من آوردید؟ آیا من آنقدر دیوانه کم دارم که مجبورید این مرد را اینجا بیاورید تا جلوی من اینطور رفتار کند؟ آیا این مرد باید به خانه من بیاید؟ و من این را دوست دارم چون به نظر می‌رسد اخیش می‌گوید دولت‌ها پر شده‌اند، بوروکراسی‌های دولتی پر از دیوانه‌ها هستند. بله، آن زمان هم مثل الان، و بنابراین، او فقط می‌خواهد دیوید برود.

و بنابراین، این نقشه داوود عملی می‌شود. خداوند مراقب داوود است. او اجازه نمی‌دهد که او فرار کند.

او دارد سرنوشتش را به او یادآوری می‌کند. دارد گذشته‌ی شخصی‌اش را به او یادآوری می‌کند. و نمی‌گذارد دیوید این کار را بکند.

داوود جت را ترک کرد و به غار عدلام فرار کرد. و سپس ظاهراً فشاری که شائول بر داوود وارد می‌کند، شاید به خانواده‌اش نیز سرایت کرده باشد. برادران و خانواده پدرش از این موضوع مطلع می‌شوند و به آنجا نزد او می‌روند.

و سپس تمام کسانی که در تنگنا یا بدهی یا ناراضیتی بودند، دور او جمع شدند و او فرمانده آنها شد. حدود ۴۰۰ مرد با او بودند. بنابراین، گروهی از ناراضیان از راه رسیدند و به نوعی ارتش خصوصی داوود شدند، افرادی که بدهکار یا در تنگنا بودند.

و این گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد. ما در مورد این موضوع در خاور نزدیک باستان خوانده‌ایم.

این گروه‌ها گاهی اوقات هبیره نامیده می‌شوند.

و ما نمونه‌های دیگری از این را در عهد عتیق می‌بینیم که در آن افرادی که ناراضی هستند با هم متحد می‌شوند و به نوعی ارتش یاغی تبدیل می‌شوند. و این همان چیزی است که داوود اکنون دارد. او قرار نیست از رهبری فرار کند.

از آنجا، داوود به مصفیه در موآب می‌رود. و از پادشاه موآب می‌پرسد، آیا اجازه می‌دهی پدر و مادرم بیایند و پیش تو بمانند تا بفهمم خدا برای من چه خواهد کرد؟ و بنابراین، آنها را آنجا پیش پادشاه موآب در مکانی امن می‌گذارد. و شاید از خود بپرسید که چرا موآبی‌ها؟ خب، بیایید اصل و نسب داوود را به یاد بیاوریم.

به یاد داشته باشید وقتی روت برگشت، موآبیان، با نعو می‌باشند و با بوعز آشنا شدند. و بوعز با او ازدواج کرد و روت می‌خواست برای شوهر مرحومش، محلون، فرزندان به دنیا بیاورد. و بوعز به این امر رضایت داد.

و بوعز و روت صاحب فرزندی می‌شوند. آن فرزند در خانواده الیمک و محلون خواهد بود، اما او همچنین در خانواده بوعز نیز خواهد بود. این شرایط به این شکل پیش می‌آیند.

این ازدواج‌های از نوع ازدواج‌های لاوی. این دقیقاً همان چیزی نیست که در مورد روت اتفاق می‌افتد، اما شبیه به آن است. و بنابراین، روت، موآبیان و بوعز فرزندی به نام عوبید دارند.

و از نسل عوبید، یسی و سپس داوود به دنیا می‌آیند. بنابراین، داوود در تبار خود خون موآبی دارد. شاید این موضوع توضیح دهد که او اینجا چه می‌کند.

به هر حال، در آیه پنجم از فصل ۲۲ پیامبر جاد به داوود می‌گوید، در دژ نمان. به سرزمین یهودا برو. و داوود نیز چنین می‌کند.

بنابراین، انگار خداوند از طریق پیامبر جاد می‌گوید، من تو را در سرزمین‌های بیگانه نمی‌خواهم. من تو را در سرزمین‌های فلسطینی نمی‌خواهم. من تو را در سرزمین‌های موآب نمی‌خواهم.

می‌خواهم به جایی که به آن تعلق داری، یعنی یهودا، برگردی. یادت هست فلسطینی‌ها چه گفتند، مگر اینجا پادشاه آن سرزمین نیست؟ و بنابراین، داوود به خانه برمی‌گردد، هرچند آنجا واقعاً جای امنی نیست. حالا، صحنه کمی تغییر می‌کند و سائول تمرکز اصلی نویسنده خواهد شد.

سائول شنید که داوود و افرادش لو رفته‌اند. و سائول در فصل ۲۲، آیه ۶، نیزه‌ای در دست، نشسته بود. من این را کمی شوم می‌دانم.

این یکی از آن جزئیات داستان است که شما می‌پرسید، چرا راوی باید این را به ما می‌گفت؟ و وقتی ادبیات روایی عهد عتیق را می‌خوانم، همیشه می‌پرسم، چرا آن جزئیات آنجاست؟ گاهی اوقات دلیل عمیقی وجود ندارد. فقط صحنه را پر می‌کند تا بتوانیم آن را بهتر تصویر کنیم. در بسیاری از موارد، مردم با برخی از این مکان‌ها آشنا بودند، بنابراین نویسنده صرفاً ما را راهنمایی می‌کند.

گاهی اوقات این چیزها درست مثل وسایل صحنه هستند، مثلاً زیر درخت گز روی تپه‌ی جبعه. اما وقتی نیزه به دست می‌گیریم، متوجه می‌شویم که این چیزها چیزی بیش از یک جزئیات فرعی هستند.

به ما کمک می‌کند تا تصور کنیم چه اتفاقی دارد می‌افتد. شائول چند باری از آن نیزه استفاده کرده، یا از یک نیزه استفاده کرده است.

او دو بار سعی کرد داوود را با نیزه بکشد. او همچنین سعی کرد پسرش یوناتان را با نیزه بکشد. و بنابراین، فکر می‌کنم، به ما یادآوری می‌شود که شائول خطرناک است.

ما را به یاد خصومت گذشته‌ی شائول می‌اندازد که قرار است ادامه پیدا کند. او مرد خطرناکی است. او در مأموریت قتل داوود است و بهتر است مراقب باشید.

و تمام مقامات او در اطراف ایستاده‌اند، و او از آنها به عنوان مردان بنیامین یاد می‌کند. او می‌خواهد از این موضوع یک مسئله قبیله‌ای بسازد. خدا برای متحد کردن قوم خود تلاش کرده است، و شائول قرار است با اصطلاحات قبیله‌ای صحبت کند.

«مردان بنیامین»، پسر یسی است، و وقتی شائول از داوود به عنوان پسر یسی یاد می‌کند، این کار او توهین‌آمیز تلقی می‌شود. او داوود را به اسم صدا نمی‌زند.

وقتی او را پسر یسی می‌نامد، معمولاً بار معنایی منفی دارد. آیا پسر یسی همه این مزارع و تاکستان‌ها را به شما خواهد داد؟ آیا او همه شما را فرمانده هزاران نفر و فرمانده صدها نفر خواهد کرد؟ او به آنها قول می‌دهد که تحت اقتدار خود به عنوان پادشاه، جایگاه ویژه‌ای دارند و در اینجا منظور او چه کسی است؟ اگر به اول سموئیل، فصل ۸، برگردید، زمانی که اسرائیل درخواست پادشاه کرد و به سموئیل گفته شد که به آنها در مورد معنای پادشاهی هشدار دهد. و سموئیل این نکته را مطرح می‌کند که این پادشاهی که شما می‌خواهید، مانند همه ملت‌ها، چه خواهد کرد؟ او چیزهایی را از شما خواهد گرفت و آنها را به بندگانش خواهد داد، و اساساً این نوع پادشاهی است که شائول در اینجا به عنوان آن توصیف می‌شود.

او به مردانش مزارع و تاکستان‌ها می‌دهد، و آنها را فرمانده می‌کند، و خیلی شبیه آن پادشاهان معمولی مثل ملت‌های اینجا می‌شود. این چیز خوبی نیست. و بعد آنها را به توطئه علیه خودش متهم می‌کند.

هیچ‌کس به من نمی‌گوید که پسر چه زمانی با پسر یسی پیمان می‌بندد. هیچ‌کس از شما به من اهمیت نمی‌دهد و به من نمی‌گوید که پسر بندهام را تحریک کرده است که دروغ بگویم و مثل امروز منتظر من بماند. شائول می‌گوید همه علیه من هستند.

اما بعد، دو آغ ادومی، او را به خاطر بسپار، او اتفاقاً در نووه بود که داوود رسید، و او اینجا در کنار مأموران شائول ایستاده است. فکر می‌کنم او احتمالاً فرصتی را می‌بیند. شائول دارد دیگر بنیامینی‌ها را بیرون می‌کند چون می‌گوید آنها کاملاً به او وفادار نبوده‌اند.

فکر می‌کنم دو آغ اینجا فرصتی می‌بیند تا با شائول رابطه‌ی خوبی برقرار کند. و می‌گوید: «من پسر یسی را دیدم، اصطلاح شائول را برای او به کار می‌برد، که نزد آخیملیک، پسر آخیطوب، در نووه آمد، و آخیملیک از جانب او از خداوند جویا شد. داوود از خداوند اطلاعاتی خواست و آخیملیک از جانب او از خداوند جویا شد.»

این کاری است که کاهنان انجام می‌دهند. این جزئیات خاص در اوایل داستان به ما گفته نشده بود، اما اخیملک در روایت بعدی اذعان می‌کند که او این کار را انجام داده است، بنابراین باید اتفاق افتاده باشد.

او همچنین آذوقه و شمشیر جالوت فلسطینی را به او داد.

پس، دوآگ آنچه را که دیده بود، گزارش داد. و سپس پادشاه، کاهن اخیملک، پسر آخیطوب، و تمام مردان خانواده‌اش را که کاهنان نووه بودند، فراخواند و همه آنها نزد پادشاه آمدند. و شائول گفت: «حالا گوش کن، پسر آخیطوب.»

بله، پروردگار من، او پاسخ داد. شائول به او گفت، چرا تو و پسر یسی علیه من توطئه کردید، به او نان و شمشیر دادید و از خدا برای او سوال کردید، به طوری که او علیه من شورش کرده و مانند امروز در کمین من است؟ و اخیملک قرار است اینجا از خود دفاع کند. او به پادشاه پاسخ داد، کدام یک از تمام خدمتگزاران شما به اندازه داوود، داماد پادشاه، فرمانده محافظان شما و بسیار مورد احترام در خانه شما، وفادار است؟ بنابراین، اولین دفاع او در اینجا این است که شما در مورد داوود اشتباه صحبت می‌کنید.

تو طوری وانمود می‌کنی که انگار او یک یاغی است، در حالی که در واقع، او وفادارترین خدمتکاری است که داری. پس چه اشکالی دارد که به او کمک کنم؟ با کمک به خدمتگزار وفادار داوود، در اصل به تو کمک می‌کنم. بنابراین، او سعی می‌کند نشان دهد که داوود با شائول است، نه علیه او.

آیا آن روز اولین باری بود که برای او از خدا سوال کردم؟ البته که نه. مدتی است که برای داوود از خدا سوال می‌کنم. این اولین باری نیست که این کار را می‌کنم.

قبلاً هرگز مشکلی نبود. پس پادشاه نباید بندها یا هیچ یک از خانواده‌ی پدرش را متهم کند، زیرا بندها از کل این ماجرا هیچ چیز نمی‌دانند. داوود، تا جایی که به من مربوط می‌شود، به تو وفادار است.

داوود، به عنوان یکی از بندگان وفادار تو، پیش از این نزد من آمده است و من از خداوند برای او طلب بخشش کرده‌ام، پس اگر چیزی را از قلم انداخته‌ام، مرا به هیچ خطایی متهم نکن. من چیزی در مورد تنش‌های اساسی یا چیزی شبیه به آن نمی‌دانم، اما پادشاه گفت: «ای اخیملک، تو و تمام خانواده‌ات، مطمئناً خواهید مرد.» (آیه ۱۶)

آنگاه پادشاه به نگهبانانی که در کنارش بودند دستور داد تا برگردند و کاهنان خداوند را بکشند.

برای من خیلی خیلی جالب است که شائول آنها را کاهنان خداوند می‌نامد. او اساساً اذعان می‌کند که قصد دارد خادمان خداوند، خادمان تقدیس‌شده خداوند را بکشد، زیرا آنها نیز از داوود جانبداری کرده‌اند. آنها می‌دانستند که او فرار می‌کند، اما به من نگفتند.

خب، مقامات پادشاه از پیامدهای این موضوع آگاه بودند، و بنابراین در نیمه دوم آیه ۱۷ به ما گفته می‌شود که مقامات پادشاه حاضر نبودند دست خود را برای زدن کاهنان خداوند بلند کنند، و راوی در اینجا آنها را نیز اینگونه خطاب می‌کند. بعداً، داوود از بلند کردن دست خود علیه مسح شده خداوند، علیه شائول، خودداری خواهد کرد.

داوود متوجه می‌شود وقتی خداوند کسی را به عنوان بنده خود انتخاب می‌کند، شما به آن احترام می‌گذارید، و

اگرچه شائول از خداوند نافرمانی می‌کند و شائول هنوز علیه خداوند شورش می‌کند، اما او کسی است که خداوند او را مسح کرده است و داوود به این موضوع احترام می‌گذارد.

اما شائول به این نوع چیزها احترام نمی‌گذارد. با اینکه آنها کاهنان خداوند هستند، شائول احساس می‌کند که حق دارد آنها را بکشد، زیرا آنها به او خیانت کرده‌اند.

انگار شائول دارد می‌گوید وفاداری به من از هر چیزی، حتی خدمت به خداوند، مهم‌تر است.

بنابراین، پادشاه سپس به دوآغ دستور داد، اما مأموران او از انجام این کار امتناع ورزیدند، سپس پادشاه به دوآغ دستور داد، شما برگردید و کاهنان را بزنید. بنابراین، دوآغ ادومی، برگشت و آنها را زد. خوانندگان بعدی این را به هیچ وجه تعجب‌آور نخواهند یافت.

از یک ادومی هم همین انتظار را دارم. این خوب به نظر نمی‌رسد. شائول خود را با یک ادومی از بین تمام مردم، علیه کاهنان خداوند، متحد کرده است.

منظورم این است که اگر می‌خواهید عذرخواهی داوود را بسط دهید، این حرف خیلی محکمی است. داوود هرگز چنین کاری نکرد. آن روز او ۸۵ مرد را که ایفود کتانی پوشیده بودند، کشت.

او همچنین نووه، شهر کاهنان، را از دم تیغ گذراند. بنابراین آنها نه تنها کاهنان را می‌کشند، بلکه به شهر کاهنان با مردان و زنان، کودکان و نوزادان، گاوها، الاغها و گوسفندان نیز حمله می‌کنند. آیا این را طعنه‌آمیز می‌دانید؟ چرا شائول تاج و تخت خود را از دست داد؟ او چه کرد؟ وقتی خداوند به او گفت که عمالیقیان، مرد، زن، کودک و حیوانات را از بین ببرد، آیا شائول این کار را کرد؟ خیر.

او پادشاه را زنده گذاشت و بهترین حیوانات را نیز زنده گذاشت. او از خداوند اطاعت نکرد. او کلام خداوند را، همانطور که سموئیل بیان کرد، رد کرد.

اما از قضا، او از طریق دوآغ ادومی، همان کاری را که نتوانست به طور کامل با عمالیقی‌ها انجام دهد، با کاهنان خداوند و خانواده‌ها و اموالشان می‌کند. اینجا یک جای کار خیلی خیلی می‌لنگد. اما یک نفر زنده می‌ماند.

یکی از پسران اخیمک، پسر اخیطوب، به نام ایباتار، فرار کرد و به داوود پیوست. و او به داوود گفت که شائول کاهن خداوند را کشته است. و داوود اکنون به ما اطلاع می‌دهد که من دوآغ را آنجا دیدم.

آن روزی که دوآغ، ادومی، آنجا بود، می‌دانستم که حتماً به شائول خواهد گفت که من مسئول مرگ تمام خانواده‌ها هستم. مطمئن نیستم که این درست باشد. داوود به سادگی خود را در موقعیت دشواری یافت.

آن روز شرایط تا حدودی علیه او بود. اما باید به او آفرین گفت، او حساس است و نسبت به اتفاقی که افتاده احساس مسئولیت می‌کند. فکر می‌کنم او متوجه شده است که اگر من آنجا نرفته بودم، این اتفاق برایشان نمی‌افتاد.

و بنابراین، کمی ابهام وجود دارد. وقتی حرف‌های دیوید را می‌شنویم، مجبور می‌شویم از خودمان پرسیم، آیا او در این مورد درست می‌گوید؟ شاید تا حدودی درست بگوید. این فقط یک سوال دشوار است.

اما او به ایباتار می‌گوید، پیش من بمان. نترس. مردی که می‌خواهد تو را بکشد، قصد کشتن مرا نیز دارد.

ما با هم توی این ماجرا هستیم. هر دومیون تحت تعقیبیم. هر دومیون پوستره‌ای تحت تعقیب رومون داشتن.

بیا با هم باشیم. و تو پیش من در امان خواهی بود. پس، به افتخار دیوید، او بهترین کار بعدی را انجام می‌دهد.

او متوجه می‌شود که قصدش این نبوده، اما با رفتن به نووه، موقعیت وحشتناکی را رقم زده است. اما حالا هر کاری از دستش بریاید انجام می‌دهد. او از ایباتار مراقبت خواهد کرد.

در این مرحله، کمی به گذشته برمی‌گردیم، زیرا متوجه می‌شویم که ایباتار درست مانند زمانی که داوود در قبیله بود، بر در خانه داوود ظاهر می‌شود. چند آیه اول فصل ۲۳ به ما اطلاع می‌دهد که داوود به قبیله رفته است. کمی قبل از این به داوود گفته شده است که فلسطینیان علیه قبیله می‌جنگند و خرمگاه‌ها را غارت می‌کنند.

و بنابراین، او از خداوند می‌پرسد، آیا باید بروم و به این فلسطینیان حمله کنم؟ و خداوند به او پاسخ می‌دهد، برو، به فلسطینیان حمله کن و قبیله را نجات بده. چیزی که اینجا می‌بینیم این است که خداوند به داوود راهنمایی می‌دهد. در واقع، در فصل ۲۳، آن را اینگونه توصیف کرده‌ام، خداوند تا حدی داوود را راهنمایی می‌کند، و همچنین او را تشویق و محافظت خواهد کرد.

بنابراین، در فصل ۲۳، خداوند داوود را هدایت، تشویق و محافظت می‌کند. ضمناً، در فصل ۲۲، شائول را در حال شورش فراخواندم. بنابراین، ما در فصل ۲۱ داوود را در حال فرار داریم، در فصل ۲۲ شائول را در حال شورش، و در فصل ۲۳ شائول همچنان به تعقیب داوود ادامه می‌دهد، اما خداوند در این فصل داوود را هدایت، تشویق و محافظت خواهد کرد.

و ما این را اینجا می‌بینیم. خداوند، داوود از خداوند می‌پرسد، چه باید بکنم؟ و خداوند پاسخ می‌دهد. افراد داوود به او گفتند، اینجا در یهودا، ما می‌ترسیم.

چقدر بیشتر از اینکه اگر به قبیله علیه نیروهای فلسطینی برویم؟ بنابراین، داوود احساس می‌کند که مردانش ترسیده‌اند. آنها آسیب‌پذیر هستند. آنها متوجه می‌شوند که شائول در تعقیب آنهاست.

اما یک بار دیگر، داوود از خداوند پرسید و خداوند به او پاسخ داد: «به قبیله برو، زیرا من فلسطینیان را به دست تو تسلیم خواهم کرد.» می‌بینی اینجا چه خبر است؟ داوود به یهودا برگشته است. او به اسرائیل برگشته است و قوم خود را از دشمنانشان نجات می‌دهد.

این کاری است که شائول باید انجام دهد. داوود در حال نجات قوم خود، بنی‌اسرائیل، از دست این فلسطینیانی است که حمله می‌کردند. شائول باید این کار را انجام می‌داد، اما شائول چه می‌کند؟ او کاهنان خداوند را می‌کشد.

در حالی که داوود با دشمنان خداوند می‌جنگد، شائول کاهنان خداوند را که دشمنان خود می‌داند، می‌کشد و داوود را تعقیب می‌کند. بنابراین، یک بار دیگر، این موضوع بهانه‌ای قوی برای عذرخواهی داوود است. به داوود نگاه کنید.

او دارد کاری را که خدا می‌خواهد انجام می‌دهد. به سائول نگاه کنید. او اینطور نیست.

بنابراین، داوود و افرادی که به قبیله رفتند، با فلسطینیان جنگیدند و دام‌هایشان را غارت کردند. او تلفات سنگینی به فلسطینیان وارد کرد و مردم قبیله را نجات داد. داوود ناجی اسرائیل است، در حالی که شائول قاتل کاهنان اسرائیل است.

و ایباتار، پسر اخیملک، هنگام فرار به قبیله نزد داوود، جامه مخصوص کاهنان را با خود آورده بود. پس، هنگامی که داوود در قبیله بود، به نزد داوود رسید. به شائول خبر دادند که داوود رفته است و او گفت: «و شائول تمام نیروهای خود را برای جنگ فراخواند تا به قبیله بروند و داوود و مردانش را محاصره کنند.»

داوود یک شهر اسرائیلی را نجات داده است. این موضوع برای شائول اهمیتی ندارد. او این را به عنوان یک فرصت می‌بیند و در این مرحله طرز فکرش بسیار منحرف شده است.

و باور کردن این موضوع دشوار است. او که به تازگی کاهنان خداوند را به قتل رسانده، اکنون هنوز خود را نماینده خدا می‌داند. او فکر می‌کند خدا طرف اوست.

خدای من! خدا قبلاً به او گفته است، خدا به او گفته است که تخت سلطنت از تو گرفته شده است. چرا او خود را نماینده خدا می‌داند؟ خدا او را به دست من سپرده است زیرا داوود خود را زندانی کرده است. این کاری است که گناه انجام خواهد داد.

حال سائول بدتر و بدتر می‌شود و او در واقع خودش را فریب داده و فکر کرده که خدا در مقابل دشمنش، داوود، طرف اوست. و ظاهراً خودش را فریب داده و فکر کرده که کشتن کاهنان اگر به من وفادار نباشند، اشکالی ندارد. بنابراین سائول آماده حمله است.

و این بخش بعدی بسیار جالب است زیرا ما چیزی در مورد علم مطلق خدا می‌آموزیم. وقتی داوود فهمید که شائول علیه او توطئه می‌کند، به ایباتار کاهن گفت، ایفود را بیاورد. بنابراین، خدا به مشیت خود ایباتار، آن کاهن تنها که به نزد داوود گریخته بود، را آورده است.

و خداوند از طریق ایباتار حقیقت را به داوود خواهد گفت. او همچنان او را در این مسیر راهنمایی می‌کند. و داوود گفت: ای خداوند، خدای اسرائیل، بنده‌ات قطعاً شنیده است که شائول قصد دارد به قبیله بیاید و شهر را به خاطر من نابود کند.

آیا اهالی قعیله مرا به او تسلیم خواهند کرد؟ آیا شائول همانطور که بندهات شنیده است، فرود خواهد آمد؟ ای خداوند، خدای اسرائیل، به بندهات بگو. داوود می‌خواهد بداند. او می‌خواهد بداند که آیا شائول واقعاً همانطور که من گزارش را شنیده‌ام، خواهد آمد؟ و اگر چنین کند، آیا اهالی قعیله، علیرغم آنچه من برایشان انجام داده‌ام، - او اینجا این را نمی‌گوید، اما به نوعی تلویحاً اشاره می‌کند - مرا به او تسلیم خواهند کرد.

این ماجرا چگونه پیش خواهد رفت؟ و خداوند فرمود که خواهد آمد. به عبارت دیگر، شائول خواهد آمد. و داوود پرسید، خب، در این صورت، آیا اهالی قعیله من و افرادم را به شائول تسلیم خواهند کرد؟ و خداوند فرمود که تسلیم خواهند شد.

بنابراین، دیوید آنجا نمی‌نشیند و نمی‌گوید، اوه، او جبرگرا نیست. اوه، من محکوم به فنا هستم.

قراره شائول بیاد و منو بهش تحویل بدن. نه، دیوید میره. داوود و مردانش، که اکنون حدود ۶۰۰ نفر بودند، قعیله را ترک کردند و از جایی به جای دیگر می‌رفتند.

آنها تصمیم گرفتند در حرکت بمانند. و به شائول گفته شد که داوود از قعیله فرار کرده است. به پیامدهای این متن برای درک ما از علم مطلق خدا فکر کنید.

ما تأکید می‌کنیم که خدا از هر آنچه اتفاق افتاده است، آگاه است. خدا از هر آنچه حقیقت دارد، حتی وقتی که ما در حضور شما صحبت می‌کنیم، آگاه است. و خدا از هر آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد، آگاه است.

همه چیز. این به آن معنا نیست که او هر اتفاقی را تأیید می‌کند. این به آن معنا نیست که او باعث همه اتفاقات می‌شود، اما او می‌داند که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد.

اما علاوه بر آنچه اتفاق خواهد افتاد، آنچه اتفاق افتاده، در حال وقوع است. اتفاق خواهد افتاد. خدا می‌داند که فیلسوفان، به نظر من، چه چیزهایی را خلاف واقع می‌نامند. او می‌داند که تحت شرایط خاص چه اتفاقی خواهد افتاد. او آینده فرضی را، همانطور که هست، می‌داند.

بودند.

و بنابراین، وقتی داوود از خداوند می‌پرسد، اگر من اینجا بمانم، آیا شائول خواهد آمد؟ بله، او خواهد آمد. و اگر من اینجا بمانم و شائول بیاید، آیا آنها مرا تحویل خواهند داد؟ بله، آنها تحویل خواهند داد. و بنابراین داوود می‌رود.

این اطلاعات از جانب خداوند ارزشمند است و او تصمیم به رفتن می‌گیرد. و داوود، در آیه ۱۴ در ده‌های بیابان و در تپه‌های صحرای صف می‌ماند و در حال حرکت است و شائول روز به روز در جستجوی اوست. اما خداوند داوود را به دست او نداد.

بنابراین، راوی در اینجا در مقابل گفته‌ی شائول که قبلاً گفته بود، می‌گوید: «خدا او را به دست من سپرده است، زیرا داوود خودش را زندانی کرده است.» و راوی در این لحظه به ما می‌گوید که نه، نه، خدا داوود را به دست او نداده است.

بنابراین، خدا داوود را هدایت می‌کند. وقتی داوود در بیابان صف است، می‌فهمد که شائول برای گرفتن جاننش آمده است، و جالب اینجاست که پسر شائول، یوناتان، نزد داوود می‌آید. بنابراین، خدا داوود را هدایت می‌کند.

حالا او می‌خواهد از طریق یوناتان او را تشویق کند. و توجه کنید وقتی یوناتان می‌آید، یوناتان به داوود کمک می‌کند تا قدرت خود را در خدا پیدا کند. این کاری است که دوستان خوب برای یکدیگر انجام می‌دهند.

آنها یکدیگر را به سوی خداوند نشانه می‌گیرند. و او می‌گوید، نترس. پدرم شائول به تو آسیبی نخواهد رساند.

تو پادشاه اسرائیل خواهی شد. و این کمی غم‌انگیز است. من نفر دوم تو خواهم بود.

یوناتان روزی را تصور می‌کند که جانشین داوود خواهد بود. او کاملاً به داوود وفادار است و می‌توانست جانشین بسیار خوبی برای او باشد. اما چیزی که قرار است کشف کنیم این است که گناه شائول عواقب جدی برای تمام خانواده‌اش خواهد داشت.

و این هرگز اتفاق نخواهد افتاد. یوناتان قرار نیست نفر دوم شود. حتی پدرم شائول هم این را می‌داند.

آن دو در حضور خداوند عهدی بستند. به نظر می‌رسد هر زمان که یوناتان و داوود با هم ملاقات می‌کنند، عهدهایی بسته می‌شود یا تأیید و دوباره تأیید می‌شود، و این اتفاق اینجا می‌افتد. پس چقدر خدا و یوناتان مهربان هستند که به سراغ داوود می‌روند و او را در خداوند تقویت می‌کنند و به او اطمینان می‌دهند که پدرم در این کار موفق نخواهد شد و دوباره وفاداری خود را به داوود تأیید می‌کنند.

زیفی‌ها به اندازه او وفادار نیستند. آنها نزد شائول در جیبه رفتند و گفتند: «مگر نه اینکه داوود در میان ما در دژها پنهان شده است؟» حال، ای اعلیحضرت، هر زمان که مایلید، بیایید و ما مسئول تسلیم او به دست شما خواهیم بود. زیفی‌ها می‌گویند: «شما بیایید و ما داوود را به شما تسلیم خواهیم کرد.»

شائول، آیه ۲۱، هنوز هم خود را بنده و نماینده خداوند می‌داند. خداوند تو را به خاطر توجهت به من برکت دهد. می‌بینی اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ این خیلی پارسایانه به نظر می‌رسد.

اگر فقط به صورت جداگانه به آن نگاه کنید، شائول به خاطر اینکه زیفی‌ها به او اهمیت می‌دادند، برای آنها برکت طلبید. خب، همه برکت‌ها یکسان نیستند. همه دعاها یکسان نیستند.

این ساختگی است. خداوند آنها را به خاطر کاری که انجام می‌دهند، برکت نخواهد داد. همکاری با شائول علیه داوود برگزیده‌ی خداوند.

شائول حق ندارد از خداوند بخواهد کسی را برکت دهد، در حالی که به تازگی کاهنان خداوند را به قتل رسانده است. او می‌گوید، بروید و اطلاعات بیشتری کسب کنید، بفهمید او کجاست. آنها به من می‌گویند که او بسیار حيله‌گر است، پس اطلاعات را برای من بیاورید و من او را پیدا خواهم کرد.

بنابراین، این خوب به نظر نمی‌رسد. خداوند داوود را هدایت کرده است. خداوند داوود را تشویق کرده است.

آیا خداوند از داوود محافظت خواهد کرد؟ یونانان گفت که این کار را خواهد کرد. شائول شروع به ردیابی داوود می‌کند. در آیه ۲۵، آنها جستجو را آغاز می‌کنند.

داوود به صخره پایین می‌رود و در بیابان معون ساکن می‌شود. شائول او را تا آنجا دنبال می‌کند. و آیه ۲۶، شائول از یک طرف کوه می‌رفت و داوود و افرادی از طرف دیگر، با عجله از شائول دور می‌شدند.

شائول با شور و شوق فراوان به دنبال اوست، زیرا او و نیروهایش در حال نزدیک شدن به داوود و افرادی برای دستگیری آنها هستند. اوضاع خوب به نظر نمی‌رسد. به نظر می‌رسد شائول او را ردیابی کرده است.

یک پیک از راه می‌رسد و پیش شائول می‌رود و می‌گوید، زود بیا، فلسطینی‌ها دارند به سرزمینشان حمله می‌کنند. و خب، شائول، بالاخره پادشاه اسرائیل است، نمی‌تواند بگذارد فلسطینی‌ها به سرزمینش حمله کنند. و بنابراین، او از تعقیب داوود دست می‌کشد و به مقابله با فلسطینی‌ها می‌رود.

و داوود توسط خداوند محافظت می‌شود. خداوند او را هدایت، تشویق و محافظت می‌کند. و ببینید که چگونه او با تدبیر الهی کار می‌کند.

او حرکات فلسطینیان را کنترل می‌کند و امروز در این داستان از فلسطینیان استفاده کرده است. او از آنها استفاده کرد تا به داوود یادآوری کند که او کیست و خداوند از طریق او چه کاری انجام داده است. و اکنون او از فلسطینیان استفاده می‌کند تا داوود را نجات دهد، به اصطلاح.

آنها درست در زمان مناسب از راه می‌رسند. و پیک می‌آید و می‌گوید، فلسطینی‌ها دارند می‌آیند، شما باید برگردید. و شائول می‌رود.

ما در درس ۲۴ ادامه خواهیم داد، اوضاع به نوعی به فصل ۲۴ درس بعدی ما، خواهد رسید، اوضاع به نوعی به اوج خود خواهد رسید زیرا داوود قرار است با شائول در مورد کاری که انجام می‌دهد، مقابله کند. و بنابراین، ما در قسمت بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت، همانطور که بود.

این دکتر باب پیشولم در حال تدریس در مورد اول و دوم سموئیل است. این جلسه ۱۱۳، اول سموئیل ۲۳-۲۱ است. داوود در حال فرار، فصل ۲۱، شائول در حال داد و بیداد، فصل ۲۲، خداوند داوود را هدایت، تشویق و محافظت می‌کند، فصل ۲۳.